

کوسه خبری نبود. ماهی های کوچولو گیج شده بودن که ماهی کوچولو داد ز... «وو.. او.. اونجا روا!» و با باله ی کوچیکش جایی روشنون داد. این بار دیگه ماهی ها داشتن شاخ در می آوردن «کوسه ترسناک داشت از ترس به ماهی بزرگ فرار می کرد».

ماهی ها با دیدن این اتفاق، از خوشحالی همدیگه رو بغل کردن و فریاد زدن. اما چند لحظه بعد از چیز عجیب دیگه ای خشکشون زد. اون ماهی بزرگ از به عالمه ماهی کوچیک درست شده بود که منظم و چسبیده به هم حرکت می کردن؛ طوری که هر کی می دید فکر می کرد به ماهی بزرگه.

اولش همه ماهی ها جمع شدن و با تعجب به ماهی بزرگ نگاه میکردن و از اون تشکر می کردن. بعد کم کم هر کس رفت سراغ کارش و ماهی ها هم مشغول بازی شون شدن. البته به جز ماهی کوچولو و چند تا از دوستاش که پیش ماهی بزرگ موندن. بچه ماهی هایی که تو ماهی بزرگ بودن تا حالا از این بازی ها ندیده بودن. آخه اونا از وقتی به دنیا اومدن همیشه به هم چسبیده بودن و تنهایی کار نمی کردن. با دیدن بازی و شادی اون ماهی های کوچولو، حتی بعضی بزرگترها هم مثل کوچیکترها دلشون می خواست برن و کمی بازی کنن.

کمی گذشت و صدای شادی و خنده ماهی های کوچولو بلندتر شد. همین موقع بود که ناگهان چند تا ماهی بزرگ و کوچیک از ماهی بزرگ جدا شدن و رفتن طرف تاب و سرسره. داد و فریادهای رئیسشون هم نتونست اونا رو برگردونه. دیگه دیر شده بود و ماهی بزرگ باید حرکت می کرد. اما حالا چند تا جای خالی داشت و شکل ماهی به هم خورده بود. اونهایی هم که رفته بودن اونقدر بهشون خوش می گذشت که حاضر نبودن برگردن.

ماهی کوچولو که این وضع رو دید، رفت پیش رئیس ماهی. از رئیس اجازه خواست که با دوستاش برن و جاهای خالی رو پر کنن. رئیس هم قبول کرد و ماهی بزرگ با افراد جدیدش حرکت کرد.

هنوز خیلی دور نشده بودن که ناگهان صدای جیغ و داد از پشت سرشون بلند شد. ماهی بزرگ سریع برگشت و همه ماهی ها به عقب نگاه کردن. اونا نمی خواستن چیزی رو که می دیدن باور کنن. خیلی وحشتناک و ناراحت کننده بود. اون کوسه ترسناک، همین که ماهی بزرگ راه افتاده بود، با چند تا کوسه دیگه همه ماهی هایی رو که بازی میکردن، خوردن.

ماهی کوچولو و دوستاش خیلی ناراحت شدن، اما حالا خیلی خوب ارزشش با هم بودن رو می دونستن. اونا دیگه نمیخواستن یک لحظه هم از بقیه ماهی ها جدا بشن. حتی برای بازی!



ماهی های کوچولو شاد و خندون مشغول بازی بودن. بازی با تاپ و سرسره و چرخ فلک و ... اما یک دفعه یکی داد زد: «آهای! کوسه! فرار کنید!» با شنیدن این صدا، ماهیها با ترس به این طرف و اون طرف میرفتن و کوسه هم دنبال اونها.

بالاخره کوسه تونست چند تا ماهی کوچولو رو کنار به سنگ بزرگ گیر بندازه. ماهی های بیچاره چشماشونو بسته بودن و از ترس میلرزیدن. چند لحظه که گذشت آروم چشماشونو باز کردن. از

چنانچه بخواهید آدم برفی های بزرگتری درست کنید می توانید از جوراب های قدیمی و سفید بزرگسالان استفاده نمایید.

نمونه دیگری از این کاردستی در تصویر آمده است. این کاردستی می تواند به عنوان اسباب بازی و عروسک آدم برفی مورد استفاده بچه ها قرار گیرد. درست کردن این کاردستی را به همراه بچه ها، به خصوص در زمستان، توصیه می کنیم.

تصویر از کاموای چند لایه استفاده نمایید. چشم های آدم برفی را بچسبانید. برای چشمهایش می توانید از دکمه های رنگی کوچک و یا از مقوا استفاده نمایید.

برای درست کردن کلاه آدم برفی از قسمت کشی بالای یک جوراب کهنه استفاده نمایید. این قسمت را ببرید و پس از اینکه مثل شکل تا کردید روی سر آدم برفی بچسبانید. بهتر است بالای این کلاه را بدوزید و یا با کاموا محکم ببندید و پشت و رو نمایید.

تزیین بدن و صورت آدم برفی را مطابق سلیقه خودتان و با مواد در دسترس - مانند دکمه های رنگی - انجام دهید.

در این نوشته روش درست کردن کاردستی جالب آدم برفی با مواد ساده و درورریختنی آموزش داده می شود.

این آدم برفی های سفید و زیبا با استفاده از جوراب های قدیمی کودکان درست شده اند! برای درست کردن این کاردستی، به یک لنگه جوراب سفید رنگ، مقداری کاموا، مقداری ماش یا گندم و یا پولیش برای پر کردن داخل عروسک، مقوا و یا دکمه برای تزیین، چسب مایع و چشم عروسکی نیاز دارید.

ابتدا جوراب را برحسب اینکه می خواهید کدام آدم برفی را درست نمایید به دو یا سه قسمت تقسیم کنید و علامت گذاری کنید.

توضیح: بدن آدم برفی سمت راست دو تکه و آدم برفی سمت چپ سه تکه است.

حال برای درست کردن قسمت پایینی بدن آدم برفی، داخل جوراب را از موادی که در نظر گرفته اید - مثل ماش، گندم، برنج و یا پولیش - تا اولین خطی که علامت زده اید، پر نمایید و درش را با نخ از کاموا گره بزنید.

همین کار را برای تکه های دیگر بدن آدم برفی مانند عکس زیر تکرار کنید. برای شال گردن آدم برفی مانند



کاردستی ساخت آدم برفی

